

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که آیا اعتناق عبد یا بلوغ صبی باید قبل المشعر باشد و ادراک مشعر انجام بشود تا حجّ حجة الاسلام بشود یا این که اگر خود عرفه را هم معتقاً یا بالغاً درک کرد، کفایت می‌کند و این حجة الاسلام هست هر چند مشعر را ادراک نکند. بیان شد که صاحب جواهر (قدس سره) می‌فرماید: «لا یبعد عدم الاجزاء»، در آنجا که کسی عرفه را معتقاً یا بالغاً درک کند، اما مشعر را درک نکند، عدم اجزاء بعید نیست. بعد این سخن را به ظهور النص و فتوا مستدل کرد به این صورت که از نصوص و فتاوا استفاده می‌شود که «ادراک احد الموقفین اذا اتی بالموقف الآخر» حجه الاسلام تمام است وگرنه اگر یکی از این دو را به تنهایی آورد و فقط عرفه را درک کند اما مشعر را درک نکند، این برخلاف این نصوص و فتاواست.

در جلسه گذشته بیان شد که بعضی از روایات مثل روایت شهاب ظهور روشنی دارد در این که اگر عرفه تنها را درک کرد مجزی است مطلقاً، خواه مشعر را درک کند یا درک نکند. اشکال ما به صاحب جواهر همین است.

اشکال مرحوم حکیم به صاحب جواهر (قدس سره)

مرحوم حکیم اینجا در اشکال به صاحب جواهر می‌فرماید: این روایاتی که ظهور در این دارد که عرفه را به تنها درک کند این حجة الاسلام صحیح است، بر آن روایات ادراک احد الموقفین حکومت دارد و از باب حکومت مقدم بر آن است؛ یعنی يك دسته روایات این روایاتی است که اگر عشیه عرفه و وقوف عرفه را درک کند حجّ را درک کرده است (که حتی ایشان می‌گویند از روایات استفاده می‌شود حتی اضطراری عرفه را اگر درک کرد این کفایت می‌کند)، يك دسته روایات دیگری می‌گویند: «اذا ادرك المشعر فقد ادرك الحجّ»، آن روایات دسته اول بر این دسته دوم حکومت دارد و از باب حکومت مقدم است.

ایشان در بیان حکومت می‌فرماید: «لأنّ موضوع الاجزاء فی ما نحن فيه ادراك احد الموقفین حال الحرية فی الحجّ الصحيح»؛ موضوع اجزاء ادراک احد الموقفین است و این روایات عرفه می‌گویند اگر کسی عرفه را ولو اضطراراً درک کرد، این ادراک احد الموقفین است. پس این روایت بر آن حکومت داشته و این روایات را توسعه می‌دهد.

ایشان می‌فرماید: «فإذا ثبتت الصحة بإدراك عرفه وحدها مع الاضطرار»؛ وقتی که روایات می‌گویند اگر عرفه را به تنهایی در آن اضطراری عرفه درک کرد این کفایت می‌کند، «و المظنون أن الاختصار على ذكر المشعر كان بملاحظة الزمان لأن ادراك السابق غالباً ادراك لاحق لا لخصوص وقوف المشعر».

ایشان در ذیل کلام خود می‌خواهد بگوید اگر کسی بگوید ما يك رواياتی هم داریم «من ادرك الجمع فقد ادرك الحج»، اینها را چکار می‌کنید؟ ایشان می‌گوید این روایات از باب غلبه است؛ یعنی غالباً کسی که سابق (یعنی عرفه) را ادراك می‌کند، لاحق را (که مشعر است) را نیز ادراك می‌کند.^[1]

تبیین کلام مرحوم حکیم

در اینجا سه دسته روایات داریم:

(1) در يك دسته از روایات به صورت مطلق بوده و سائل می‌گوید يوم عرفه آزاد شده، امام(علیه السلام) می‌فرماید: «إذا ادرك احد الموقفين فقد ادرك الحج»، آیا کسی می‌تواند این توهّم را کند که امام(علیه السلام) که فرموده: «إذا ادرك احد الموقفين»، چون کسی که عرفه را درك می‌کند غالباً مشعر را درك می‌کند، مراد مشعر است؟!

(2) يك دسته روایات هم در خصوص مشعر است: «إذا ادرك المشعر فقد ادرك الحج»،

(3) يك دسته نیز می‌گوید: «من ادرك جمعاً فقد ادرك الحج» یا «إذا ادرك المزدلفه فقد ادرك الحج».

در اینجا باید چه کرد؟ آیا این روایات «إذا ادرك المزدلفة یا ادرك جمعاً» را قرینه قرار دهیم بر این که مراد از «احد الموقفين» مشعر است و بگوئیم حتی در آن روایتی که سائل سؤال کرده که روز عرفه آزاد شده، منظور امام(علیه السلام) این است که اگر جمع و مشعر را ادراك کرد «فقد ادرك الحج»؟! اگر این را گفتیم در اینجا دیگر بحث حکومت مطرح نمی‌شود.

به بیان دیگر، جمع بین این سه دسته روایات این است که به قرینه این روایات مشعر، بگوئیم آنجایی که فرموده احد الموقفين، مراد مشعر است. در نتیجه قول مشهور می‌شود که در اینجا بگوئیم اگر عبد قبل المشعر آزاد شد و ادرك المشعر معتقاً یا صبی ادرك المشعر بالغاً، حج او تمام است. در شرایع و بسیاری از کتب فقهی هم مشهور آوردند روی ادراك مشعر. در این صورت اصلاً بحث حکومت در آن مطرح نمی‌شود.

صاحب جواهر خیلی صریح می‌گوید این نصوص و این روایات ظهور در این دارد که عرفه مجزی است به شرط این که اتیان به ما بعدش بشود، این حرف صاحب جواهر است شاید آن روایت «الحج عرفة» را هم صاحب جواهر اینطور می‌خواهد معنا کند، به شرطی که اتیان بما بعدش بشود که مشعر است.

ما در مقابل صاحب جواهر گفتیم بعضی از روایات می‌گوید اگر کسی عرفه را درك کرد مجزی است مطلقاً؛ چه مشعر را درك کند و چه نکند. مرحوم حکیم مسئله حکومت را مطرح کرده و می‌فرماید موضوع اجزاء ادراك احد الموقفين است، روایات عرفه می‌گوید اگر اضطراری عرفه را درك کرد، این هم ادراك احد الموقفين است، پس آن حکومت دارد.

در پاسخ باید گفت که اولاً اضطراری عرفه همه روایات نیست، بلکه تنها در برخی از روایات اختیاری عرفه آمده و در برخی دیگر نیز، يوم عرفه آمده است (ممکن است کسی بگوید عشیه، بعد المغرب است، عصر به بعد را عشیه می‌گویند، ولی بعضی از روایات يوم عرفه دارد).

ثانیاً در اینجا بحث حکومت مطرح نیست؛ زیرا در اینجا اصلاً تنافی در روایات نیست، يك روایت می‌گوید اگر کسی در عرفه بالغ شد یا در عرفه آزاد شد کفایت می‌کند. آن روایاتی که می‌گوید: «ادرك احد الموقفين» باز می‌گوید اگر قبل المشعر هم آزاد بشود

یا بالغ بشود کافی است. نتیجه این می‌شود که اگر قبل المشعر هم آزاد شد، به خود روایت احد الموقفین است که باید بگوئیم کفایت می‌کند، روایات مشعر هم که می‌گوید، صریح در این است که اگر قبل المشعر آزاد بشود. بنابراین، اصلاً تنافی بین روایات نیست.

بله، اگر بین روایاتی که در اینجا داشتیم تنافی وجود داشت، یا باید بحث حکومت و بحث ورود و قرینیت را مطرح می‌کردیم، منتهی این جواب هم جواب مرحوم آقای حکیم است و هم جواب برای مشهور است، مشهور می‌گویند حتماً باید قبل از مشعر آزاد شده باشد و مشعر را درک کند، ما می‌گوئیم نه، چند روایت داریم که اگر روز عرفه آزاد شد و عرفه را درک کرد «ثم مات»، از اطلاق این «ثم مات» استفاده می‌کنیم که این می‌شود حجة الاسلام. اگر بچه عرفه را بالغاً درک کرد، «ثم مات قبل ادراك المشعر»، مقتضای روایت این است که کافی از حجة الاسلام است.

حال اگر کسی در عرفه آزاد نشده و قبل المشعر آزادش کردند، باز هم مجزی است، ما در این روایات منافاتی نمی‌بینیم. این نباید در ذهن شریفان بیاید که بگوئیم روایاتی که می‌گوید: «اذا ادرك جمعاً فقد ادرك الحج»؛ یعنی «سواء ادرك عرفه أم لم يدرك» این اصلاً معنا ندارد؛ چون کسی که مشعر را درک می‌کند، عرفه را نیز درک می‌کند. آن طرف قضیه را می‌توانیم اطلاق بگیریم؛ یعنی بگوئیم «اذا ادرك عرفه سواء ادرك الجمع أم لم يدرك»، اما این طرف شما می‌گوئید: «اذا ادرك جمعاً» دیگر نمی‌توانید بگوئید: «سواء ادرك عرفه أم لا»؛ زیرا غالباً آن کسی که ادراك مشعر می‌کند، عرفه را نیز درک می‌کند.

بر فرض اگر چنین اطلاقی هم بیاید باز تنافی با آن ندارد، شما اگر آن طرف تنافی وجود دارد و گفتید عرفه را درک کرد، این مجزی از حجة الاسلام است، چه مشعر را درک بکند و چه نکند، اصلاً بعد از آن بمیرد! این مجزی است. روایات مشعر هم می‌گوید اگر بالغاً مشعر را درک کرد، شما باز اینجا اطلاق گیری کنید بگوئید: «سواء ادرك العرفه أم لا»، منافات با او ندارد.

ما موردی نداریم که بگوئیم يك طرف می‌گوید مجزی است و يك طرف می‌گوید مجزی نیست، اگر کسی عرفه را درک کرد، مشعر را درک نکرد روایت عرفه می‌گوید مجزی است، اگر کسی مشعر را درک کرد و عرفه را درک نکرد روایت مشعر می‌گوید مجزی است. در کجا وارد شده کسی بگوید این مورد، موردی است که این روایات می‌گوید مجزی نیست و آن می‌گوید مجزی هست؟!

بعد نتیجه این است که شما يك تنافی ابتدایی هم باشد ادرك احد الموقفین قرینه بر حج است، یعنی هر کدام کفایت می‌کند در نتیجه ادرك احد الموقفین قرینه است بر عدم وجود مفهوم در این دو و تمام می‌شود.

بدین‌سان، این که مقداری تحاشی از تنافی داریم در این که غالباً کسی که مشعر را ادراك کرده، عرفه را هم ادراك کرده، این غالبش هست، ولی این طرف هست يك کسی عرفه را ادراك کند و مشعر را ادراك نکند، اصلاً صاحب جواهر (قدس سره) روی همین جهت غلبه می‌گوید کسی که عرفه را ادراك می‌کند، مشعر را نیز ادراك می‌کند، روایاتی هم که می‌گوید «من ادرك المشعر»، صاحب جواهر هم از همین راه می‌خواهد بگوید تنافی نیست.

نهایت این است که اگر این جنبه غلبه وجودی را در نظر بگیریم، جنبه غلبه وجودی مؤید کلام صاحب جواهر است، صاحب جواهر هم که می‌گوید این به شرطی است که بعدی را بیاورد غالباً همین‌طور است، اگر این جنبه غلبه وجودی را بگیرد تنافی نیست، می‌گوید این عرفه عرفه‌ای است که بعدش هم مشعر می‌آید، مشعر مشعری است که قبلش هم عرفه است، اصلاً نوبت به مفهوم‌گیری و اطلاق‌گیری نمی‌رسد.

حال اگر این جهت غلبه وجود را کنار بگذاریم، اگر بر فرض شارع بگوید: «اذا ادرك عرفه فقد ادرك الحج»، یعنی اطلاق دارد: «سواء ادرك المعشر أم لم يدرك»، روایاتی که می‌گوید: «من ادرك المشعر»؛ یعنی «سواء ادرك عرفه أم لم يدرك»؛ بعد بگوئیم با

قطع نظر از آن جنبه غلبه می‌گوئیم اگر يك کسی مشعر را ادراك کرد عرفه را ادراك نکرد، این روایات مشعر کافی است یا این که اگر عرفه را ادراك کرد و مشعر را ادراك نکرد روایات عرفه را می‌گوئیم کافی است.

در نتیجه کسی که الآن ماده اجتماعی که بیائیم طبق يك روایت بگوئیم بر طبق این روایتی که می‌گوید «من ادرك مشعر»؛ یعنی کسی که عرفه را ادراك نکرده، این می‌گوید مجزی نیست نداریم چرا که مجزی است، می‌گوید کسی که مشعر را ادراك کرده هر چند عرفه را ادراك نکرده می‌گوید مجزی هست. نافی اش چیست؟! کسی که مشعر را ادراك کرده ولو عرفه را ادراك نکرده مجزی است، چه چیز با این نافی است؟

فقط آن طرف قضیه است؛ یعنی اگر این روایات «من ادرك مشعر» مفهومش این است «من لم يدرك المشعر لم يدرك الحج»، این با آن اطلاق عرفه منافات دارد، عرفه می‌گوید: «من ادرك عرفه مجزٍ سواءً كان ادرك المشعر أم لم يدرك»؛ این با آن منافات پیدا می‌کند ولی از این طرف کسی مشعر را ادراك کند، دیگر ما منافی نداریم، از آن طرف داریم که اگر کسی عرفه را ادراك کند اما مشعر را ادراك نکند، این مفهوم روایات «من لم يدرك المشعر» مجزی نیست.

جمع‌بندی و بیان دیدگاه برگزیده

امام (علیه السلام) در جواب یوم عرفه نفرموده: «من ادرك عرفه فقد ادرك الحج»، مگر آن روایت «الحج عرفة» را بیاوریم که مفهوم ندارد، اما روایاتی که بگوید: «من ادرك عرفه فقد ادرك الحج» نداریم. اگر بگوئیم امام (علیه السلام) در جواب سائل که گفته اگر کسی روز عرفه را درك کرد، تکلیفش چیست؟ امام (علیه السلام) می‌فرماید: «إذا ادرك احد الموقفين»، این ظهور در همان عرفه دارد، وقتی ظهور در عرفه دارد، یعنی هر چند مشعر را ادراك نکند و تنها عرفه را ادراك کرد کفایت می‌کند.

در ادامه می‌گوئیم سه دسته روایات داریم؛ (1) ادراك عرفه، (2) ادراك احد الموقفين (که روایت مطلق است)، (3) ادراك مشعر. در اینجا سه بیان وجود دارد:

بیان نخست: شاید مشهور آن روایات مشعر را قرینه بر همه قرار می‌دهند و حتی روایتی که در جواب یوم عرفه است با آن روایت مشعر تصرف در آن کرده و می‌گویند مراد از احد الموقفين، مشعر است، این استدلال مشهور است.

بیان دوم: صاحب جواهر (قدس سره) می‌فرماید اگر کسی عرفه را درك کرد، اما مشعر را درك نکرد، کافی نیست؛ زیرا روایت برای جایی است که هر دو را انجام بدهد؛ یعنی اصلاً بگوئیم مشعر تنهایی هم فایده ندارد، بلکه این حاجی باید هم عرفه و هم مشعر را درك کند. این روی بیان صاحب جواهر که اگر روی مسئله غلبه خارجی جلو بیایند.

بیان سوم: این است که بگوئیم «من ادرك عرفه» کافی است هر چند مشعر را درك نکند. مفهوم روایات «ادرك المشعر» می‌گوید: «لو لم يدرك المشعر فلا یجزی». اگر ما بودیم و همین دو روایت، در اینجا بین اینها تنافی به وجود می‌آمد، اما این تعبیر «احد الموقفين» که در روایات به صورت مطلق آمده، جمع بین این دو می‌کند؛ یعنی هر کدام به تنهایی کفایت می‌کند یعنی ظهور روشنی در این است که اطلاق روایات «من ادرك احد الموقفين» را باقی گذارده و آن را قرینه قرار بدهیم بر این که هم عرفه به تنهایی کفایت می‌کند و هم مشعر، اگر اینها نبود بین اینها تنافی به وجود می‌آمد و باید آن وقت حل تنافی می‌کردیم. نتیجه آن که، مجموعاً درباره این سه دسته روایات، این سه مطلب را می‌توان گفت و همین مطلب اخیر قوی است. لذا اگر کسی عرفه به تنهایی هم درك کرد ولو مشعر را نیز درك نکرد کافی است.

[1] «لكن مع ذلك قال فى الجواهر: «و لو فرض تمكنه من موقف عرفة دون المشعر، فلا يبعد عدم الإجزاء، ضرورة ظهور النص و الفتوى فى أن كل واحد منهما مجزئ مع الإتيان بما بعده، لا هو نفسه ..». و فيه: أن ما دل على صحة الحج بإدراك عرفة وحدها عند الاضطرار حاكم عليه، فيكون مقدماً عليه، لأن موضوع الاجزاء فيما نحن فيه إدراك أحد الموقفين - حال الحرية - فى الحج الصحيح، فإذا ثبتت الصحة بإدراك عرفة وحدها مع الاضطرار ثبت موضوع الاجزاء. و المظنون: أن الاقتصار على ذكر المشعر كان بملاحظة الزمان، لأن إدراك السابق غالباً إدراك للاحق، لا لخصوص وقوف المشعر.» مستمسك العروة الوثقى؛ ج10، ص52.